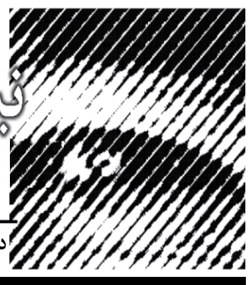

نیمهٔ پنهان

۳۶

۳۲۲۳

دفتر پژوهش‌های موسسه کیهان

فرانکلین، انجمن ایران و آمریکا و دیگران

آریزونا، تابلوی پر نقش و نگار طبیعت (آلبومی تصویری از صحرای خشک و بی‌آب و علف آریزونا که آن را همچون سرزمینی زیبا و مسحورکننده جلوه می‌دهد!)

انقلاب آرام در آموزش و پرورش (که سیستم جدید آموزش در آمریکا را سیستمی فعال و پویا و باب طبع جوانان نشان می‌دهد)

هنر شگرف غرب آمریکا (تاریخ نژادپرستانه آمریکا علیه سرخپوستان را در عکسها و نقاشی‌ها به صورتی چشم نواز و هنری نشان می‌دهد)

کشتی رحمت (داستان کشتی موسوم به «هوپ» که در سال ۱۹۷۱ گویا برای کمک به مردم جهان یک بیمارستان سیار، دومین سفر دهساله خود را آغاز کرد!)

طراحی الکترونیکی (تبلیغ تجربه جدید معماران و مهندسان مرکز تحقیق دانشگاه یوتا)

کتابخانه کنگره آمریکا (معرفی کتابخانه کنگره آمریکا به عنوان یکی از بزرگ‌ترین کتابخانه‌های جهان)

یک دانشگاه بی‌نظیر موسیقی(گزارشی ازدانشگاه موسیقی ایندیاناکه برای جوانان ایرانی می‌توانست حسرت برانگیز باشد)

شهر فردای نیویورک (تصویری رویایی و خیال برانگیز از نیویورک در آینده که بنا بر ادعای گزارش آمیزه‌ای هم آهنگ از کهنه و نو بوده و امکانات بسیاری را در خود جای داده است)

جلوه‌های تکنولوژی (گزارشی از موزه علوم و صنعت شیکاگو که نمونه زیبایی از معماری نئوکلاسیک خوانده شده است با تصاویر و عکس‌هایی از سیستم‌های مکانیکی و دستگاههایی که در این موزه به بازدید بینندگان کمک می‌کند)

«۳ هدیه توماس جفرسون» و «مونتی سلو، آیینه‌ای از یک انسان واقعی»

ورود جاسوسان CIA به نام ایران شناس و استاد دانشگاه

مورد علاقه دانشجویان که گویا در دانشگاههای آمریکا مورد استفاده قرار می‌گیرد!)

از دیگر مطالب نشریه مرزهای نو تجلیل و تحسین و یا چاپ مقالات از جاسوسان و کارشناسان اطلاعاتی و یا سران نظامی و سیاسی آمریکا بود که تحت عنوان استاد دانشگاه و شخصیت آکادمیک و یا هنرمند و نویسنده صورت می‌گرفت. مثلا در آستانه جشن‌های منحوس ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی، مقاله‌ای از «دونالد ویلبر» (از عناصر موثر اطلاعاتی CIA در کودتای ننگین ۲۸ مرداد ۱۳۳۲) به نام استاد دانشگاه پرینستون و نویسنده و ایران شناس معروف! مقاله‌ای در نشریه مرزهای نو تحت عنوان جاودانگی فرهنگ ایرانی به چاپ رساند که در آن به تقدیس تاریخ ایران باستان و پادشاهی ۲۵۰۰ساله می‌پرداخت!!

سخنرانی جاسوسان

جاودانگی فرهنگ ایرانی

نوشته: دونالد ویلبر

بمناسبت جشن ده هزار و پانصدمین سال بنیانگذاری شاهنشاهی ایران، دکتر دونالد ویلبر، استاد دانشگاه پرینستون و نویسنده و ایران شناس معروف امریکائی این مقاله را برای درج در مرز های نو فرستاده است. نظر به کمبود جا، از درج قسمتهای کلی‌تر مقاله ایشان صرفنظر میشود.

در آستانه جشن های منحوس ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی، «دونالد ویلبر» (از عناصر موثر اطلاعاتی CIA در کودتای ننگین ۲۸ مرداد ۱۳۳۲) به نام استاد دانشگاه پرینستون و نویسنده و ایران شناس معروف! مقاله ای در نشریه مرزهای نو تحت عنوان «جاودانگی فرهنگ ایرانی» به چاپ رساند که در آن به تقدیس تاریخ ایران باستان و پادشاهی ۲۵۰۰ ساله می پرداخت!!

یک دختر خنده رو در دو صفحه آمده است:

این عکس که در محوطه دانشگاه ایالتی میشیگان برداشته شده، دختر خوشحالی را نشان می‌دهد که نمونه نسل جوان آمریکایی است که در سراسر کشور به تحصیل اشتغال دارند. او که برای اولین بار از زادگاهش دور شده کمی نگران به نظر می‌رسد ولی بسیار مشتاق است که تا آنجا که امکان دارد کسب معلومات بکند. او آماده است که سخت کار کند ولی بخوبی می‌داند که تحصیل در کالج با تفریح توام است.

دیسنی ورلد، شهر فردا (گزارشی مصور و دیدنی از دیزنی لند و بخش‌های مختلف آن که می‌تواند پایه و اساس شهرهای مدرن در آینده باشد)

اینجا مردم حکومت می‌کنند (تبلیغ و پروپاگاندا برای سیستم انتخاباتی آمریکا که گویا کاملا مردمی است! این در حالی است که این سیستم از ابتدا در اختیار معدود سرمایه داران بوده و از نامزدهای دو حزب حاکم فراتر نرفته است!!)

گردشی در سانفرانسیسکو (گزارشی تبلیغی و غلو آمیز از شهر سانفرانسیسکو همراه تصاویر زیبا و چشمگیر)

کتابخانه‌های دانشگاههای آمریکا سنت‌ها را شکستند (گزارشی تبلیغی برای کتابخانه‌ها در آمریکا)

نیو اورلئان (گزارشی از شهری که در گزارش یاد شده «ملکه بی‌رقیب شهرهای آمریکایی» خوانده شده و با القابی همچون «خاطره شیرینی از یک گذشته باشکوه»، «به آهنگ موسیقی فستیوال گام بر می‌دارد»، «هنر دوست و یک مرکز صنعتی»، «مون مارتر روی رود می‌سی سی پی» با عکس‌های جذاب به نظر خوانندگان رسیده است.)

شماره مخصوص گردشی در ایالات متحده آمریکا ۳۹۶(کاتالوگی تمام عیار برای معرفی تبلیغی تاریخ و جغرافی و سیاست و فرهنگ و جذابیت‌های مختلف ایالات متحده)

حماسه پرشور آپولو ۱۱(گزارش تبلیغی و تصویری درباره سفینه‌ای که گویا بر کره ماه نشست و اولین انسان‌هایی که برروی کره ماه قدم گذاردند. اگرچه بعدا تمامی این ادعاها مورد اشکالات فنی و علمی قرار گرفت و سازمان فضایی آمریکا، هرگز به آن اشکالات پاسخ نگفت و آنچه هنوز مورد سوال قرار دارد، این پرسش است که آیا اصلا پای انسان به کره ماه رسید؟!)

روش‌های جدید تدریس در دانشگاهها آمریکا (تبلیغی غیرواقعی از روش‌های

روش‌های جدید تدریس در دانشگاه‌های امریکا

روش‌های جدید تدریس در دانشگاههای آمریکا؛ تبلیغی غیرواقعی از روش‌های مورد علاقه دانشجویان برای جذب آنها که گویا در دانشگاههای آمریکا مورد استفاده قرار می گیرد!

(دو مطلب درباره «جفرسون»، سومین رئیس جمهوری آمریکا که او به سان یک فرشته‌ای آسمانی تصویر می‌کند!)

شهری به درخشندگی مینیاپولیس (تبلیغ و پروپاگاندا درباره این شهر کوچک ایالت مینه سوتا به عنوان شهری رویایی که ضمن برخورداری از طبیعتی زیبا، امکانات تفریحی و هنری فوق العاده‌ای را داراست.)

در شاهراه ساحلی کالیفرنیا (گزارشی مصور و غلو آمیز از امکانات مختلف در شهرهای کالیفرنیا مانند لس آنجلس و سانفرانسیسکو و رفاه و آسایش مردم این ایالت بزرگ در غرب آمریکا. در یک شعار تبلیغاتی این گزارش آمده است: در شهر سانفرانسیسکو هیچ آدم سرزنده‌ای کسل و خسته نمی‌شود!)

هوستون، ستاره‌ای درخشان در جنوب غربی آمریکا (گزارشی تصویری و اغواکننده از از شهر هوستون با مراکز علمی و فرهنگی و تفریحی و اقتصادی بسیار مدرن و پیشرفته)

شماره ۱۰ از دوره هیجدهم «مرزهای نو» به‌طور کامل به وضعیت تحصیل در دانشگاههای آمریکا پرداخته و با تصویری رویایی از آنها، تمام شرایط تحصیل و مراحل آن را در دانشگاهای مختلف و معتبر آمریکا شرح داده است. در صفحه‌ای از این شماره، با عنوان «تحصیل هم کار است و هم تفریح»، ذیل چاپ تصویر

ـ برنامه سخنرانی برای شخصیت‌های ایرانی و آمریکایی به خصوص وابستگان و مرتبطین سرویس‌های جاسوسی و اطلاعاتی غرب و همچنین ارتباط میان دانشگاهیان برای نفوذ فرهنگی تحت عنوان تبادل آکادمیک مثل مسافرت معاون کل وزارت علوم و آموزش عالی و سرپرست دانشکده بهداشت دانشگاه تهران به ایالات متحده و دیدار با مؤسسات آمریکایی براساس موافقت‌نامه و اعلامیه مشترک شاه و جانسون رئیس‌جمهوری سابق آمریکا در ژوئن ۱۹۶۸ و مبادله نامه رسمی بین هویدا و سفیر آمریکا.

گزارش اداره کل انتشارات و رادیو در سال ۱۳۳۸ در خصوص ورود «هارولد لمب» (مورخ آمریکایی و عضو سرویس‌های جاسوسی ارتش آمریکا و متخصص ایران باستان) به تهران حاکی از بازدید وی از آثار تاریخی شهر اصفهان، علاقه او

شهر فردای نیویورک

شهر فردای نیویورک؛ تصویری رویایی و خیال برانگیز از نیویورک در آینده، ساخته و پرداخته نشریه اداره اطلاعات آمریکا، برای ایجاد ذهنیت جعلی در جوانان ایرانی

به کسب اطلاعات مربوط به ایران، تجلیل دانشگاه تهران از نامبرده و ملاقاتش با محمدرضا پهلوی دارد.

گزارش دیگری در همان سال از نمایندگی دائمی ایران در سازمان ملل متحد در خصوص مسافرت «سلیگمن» (حقوقدان آمریکایی و از دیگر اعضای مرتبط با سازمان اطلاعات مرکزی آمریکا CIA) به ایران و ملاقات وی با شخصیت‌های سیاسی و علمی و محمدرضا پهلوی است.

سخنرانیهای متعدد با حضور اساتید دانشگاههای امریکا در مواردی چون انسان‌شناسی، فلسفه و فرهنگ امریکایی، شعر، تاریخ و جغرافیا و امور آموزشی و فرهنگی. در این زمینه می‌توان به سخنرانی مشاور حقوقی منطقه اصل ۴ تحت عنوان سیستم قانونی آمریکا و نقش وکیل دادگستری در سال ۱۳۴۵، سخنرانی یکی از اعضای سفارت درباره جنگ جهانی دوم در جمع دانشجویان وابسته به انجمن در همان سال و سخنرانی «مایکل میشاد» درباره ریاست جمهوری در آمریکا در سال ۱۳۴۷ اشاره کرد.

همچنین گزارش سفارت ایران در مسکو در خصوص بازدید «آلفرد فرندلی» (سردبیر روزنامه واشنگتن‌پست و از اعضای پروژه «مرغ مقلد» سازمان سیا در مطبوعات آمریکا) از ایران، حکایت حضور یکی دیگر از جاسوسان آمریکایی در ایران به عنوان عنصر فرهنگی و سخنرانی وی در انجمن فرهنگی ایران و آمریکا دارد.

۲۱

رجال عصر پهلوی به روایت اسناد ساواک

حبیب ثابت و قاچاق مواد مخدر

ولی چندی بعد که همین واعظ در مسجد مجدالدوله باز هم در اطراف چگونگی خیانت‌های برنامه‌سازان تلویزیون صحبت نمود و گزارش آن توسط حبیب ثابت به ساواک داده شد، توسط سرهنگ نشاط به ساواک احضار و مورد بازجویی قرار گرفت. موسوی واعظ، پس از این بازجویی، نامه‌ای به سرهنگ نشاط نوشت که در بخشی از آن آمده است:

«با در نظر گرفتن اوضاع و احوال و شرایط زمان، تنها گاهی در برابر فرقه ضاله بهائیه که از هر امکانی برای ضربه زدن به حیثیت مذهبی استفاده می‌کنند و این تجاوز را بعضی اوقات از حد می‌گذرانند، نمی‌توانیم آرام بگیریم. مخصوصاً حبیب ثابت، این عنصر کثیف و نجّار سابق که روی پیش‌آمدهایی اکنون از لحاظ مادی وضعی پیدا کرده؛ اما بالاخره به قول فردوسی کبیر بی‌ریشه بودن او، او را در راه‌های انحراف و بدبختی کشانیده، خود را در این کشور مالک الرقاب و بدون مزاحم دیده، از لحاظ خصوصی و عمومی جنایاتی را مخصوصاً به وسیله تلویزیون مرتکب که تحمل آن برای مسلمین سنگین است.»

*** در شهریورماه سال ۱۳۴۸ش، گزارشی به ساواک رسید که در آن آمده بود: «شخصی به نام زین‌العابدین سبحانی طی نامه‌ای جهت مجله خواندنی‌ها، حبیب ثابت را بزرگ‌ترین قاچاقچی مواد مخدره در ایران معرفی و یادآور شده در چندی قبل مقدار ده کیلوگرم هروئین و مرفین از اتومبیل وی کشف شده است.**

به دلیل همین حمایت‌ها بود که وقتی قرار شد نصرت‌الله معینیان، که در آن موقع ریاست اداره تبلیغات و رادیو را به عهده داشت با حبیب ثابت در گفتگویی نسبت به چگونگی اجرای برنامه‌های تلویزیون همفکری نمایند، در گزارشی که درباره این جلسه تهیه گردید، نوشته شد:

«موضوع کارکنان بهائی تلویزیون و فشارهای شدید بهائیان خارج به این دستگاه از طرف مشارالیه (حبیب ثابت)، برای ادامه این رویه مستمسک قرار گرفت.»

حمایت‌های ساواک از حبیب ثابت و خانواده‌ی او به میزانی بود که حتی از چاپ عکس آنان در مراسم خاص، توسط نشریات و روزنامه‌ها ممانعت می‌گردید:

«بنا به اظهار آقای ایرج ثابت در شب جمعه مورخه ۴۰/۱۲/۲۷ خانم ایشان از طرف شرکت هواپیمائی پاکستان در هتل ونک جایزه‌ای دریافت داشته است و چون عناصر مطبوعاتی به جهات مختلف سعی دارند این قبیل موضوعات را برای مؤسس تلویزیون دست‌آویز قرار دهند، به طور مسلم عکس خانم مشارالیه را در پشت جلد مجلاتی من جمله تهران مصور و آسیای جوان با درج مطالبی ناگوار و زننده چاپ خواهند نمود که این موضوع از نظر حفظ حیثیت و عفت خانوادگی وی فوق‌العاده گران تمام خواهد شد. نامبرده بدین وسیله از سازمان اطلاعات و امنیت کشور تقاضا نمود در صورت امکان مسئولین مربوطه دستور اقدامات لازم را در این باره صادر فرمایند. ضمناً مشارالیه استدعای شرفیابی به حضور تیمسار ریاست ساواک را نموده است.»

حبیب ثابت یکی از هم‌پیمانان ساواکِ شاه بود که در هر زمان و مکان مورد حمایت دستگاه امنیتی قرار داشت و موضوعات «فوری و مهم» را با سران ساواک در میان می‌گذاشت:

«آقای حبیب ثابت پاسال صاحب تلویزیون ایران در مورخ ۴۳/۳/۲۷ با اینجانب مذاکره کرده و اظهار داشت که مایل است برای یک موضوع فوری و مهم به حضور تیمسار قائم مقام ریاست ساواک شرفیاب شود و استدعا نموده در صورتی که معظم‌له موافقت فرمایند ظرف امروز و فردا برای وی ساعت ملاقات تعیین گردد.»

حبیب ثابت و قاچاق مواد مخدر

در دوران سلطنت پهلوی‌ها، فساد تمامی ارکان قدرت از خاندان سلطنتی و دربار تا پایین‌ترین رده‌های دیوانسالاری را در برگرفته بود.

یکی از انواع مفاسدی که دامنگیر رژیم شاهنشاهی پهلوی بود و برخی از اعضای خاندان سلطنتی در آن نقش مستقیم داشتند، مصرف و قاچاق مواد مخدر بود، که محمدرضا پهلوی نیز درگیر آن بود. پری غفاری، که زمانی معشوقه‌ی شاه بود، با صراحت درباره‌ی تریاک کشی شاه می‌نویسد: «ضیافت‌ها هم‌چنان برقرار است و جام‌ها به سلامتی ما تهی می‌شود... محمدرضا بعضی شب‌ها بساط تریاک را پهن می‌کند. من هم گاهی بستی می‌زنم.»

در این دوران، حبیب ثابت نیز که زمانی راننده‌ی سردار فاخر و زمانی راننده‌ی خاندان دولّو بود و با امیرهوشنگ دولو ارتباط تنگاتنگ داشت، در جریان تجارت مواد مخدر نیز ایفای نقش می‌نمود.

در شهریورماه سال ۱۳۴۸ش، گزارشی به ساواک رسید که در آن آمده بود:

«شخصی به نام زین‌العابدین سبحانی طی نامه‌ای جهت مجله خواندنی‌ها، حبیب ثابت را بزرگترین قاچاقچی مواد مخدره در ایران معرفی و یادآور شده در چندی قبل مقدار ده کیلوگرم هروئین و مرفین از اتومبیل وی کشف شده است؛ اما مطابق معمول حبیب ثابت با پرداخت حق حساب و حق‌السکوت موضوع را سَنبل کرده است.

***حبیب ثابت یکی از بهائیان معروف و هم‌پیمانان ساواکِ شاه بود که در هر زمان و مکان مورد حمایت دستگاه امنیتی قرار داشت و موضوعات «فوری و مهم» را با سران ساواک در میان می‌گذاشت.**

نویسنده نامه سپس با تذکر اینکه ملیاردها تومان ثروت حبیب ثابت از راه قاچاق مواد مخدره و بدبخت کردن مردم ایران به دست آمده، از مدیر مجله خواندنی‌ها خواسته با تحقیق در این زمینه و سپس درج آن موضوع را به سمع مقامات عالیه کشور رسانده تا مردم تعقیب قانونی وی را به چشم ببینند.»

ساواک که کاملاً در جریانِ چگونگی قاچاق مواد مخدر قرار داشت، پس از دریافت این گزارش، دستور بررسی سابقه‌ی زین‌العابدین سبحانی را صادر کرد و با ارسال این گزارش به اداره اطلاعات شهربانی نیز مخالفت نمود و دستور به بایگانی نمودن آن داد.

صفحه پاورقی
روزهای شنبه، دوشنبه و چهارشنبه منتشر می‌شود
تلفن: ۳۵۲۰۲۱۱۳ Research@kayhan.ir

نگاهی مستند به بزرگ‌ترین جنایت‌جنگی انگلستان در ایران - ۲۰

اشغالگران انگلیسی همراه خود قحطی را به خراسان بردند

در مناطقی از آذربایجان قحطی رخ نداده بود. در می۱۹۱۸، نیروهای انگلیسی زنجان را [که آن موقع جزو آذربایجان بود] تصرف کردند. داناهو درباره زنجان این طور می‌نویسد: «ما از منطقه‌ای عبور می‌کردیم که نسبت به مناطق نزدیک همدان کمتر دچار گرسنگی بودند. اوضاع غذا بهتر بود و فلک‌زده‌های «گردان گرسنه‌ها» در شمال غرب ایران دیده نمی‌شدند.» داناهو وضعیت روستای بنیک سوما در جنوب تبریز را این‌گونه گزارش می‌کند: «فراوانی نعمت بود و قحطی هنوز به این آبادی دورافتاده که صمیمانه زیر شاخ و برگ باشکوه درختان بلوط و شاه بلوط آرمیده، دست‌اندازی نکرده است.»

در ژانویه ۱۹۱۹، فرانسیس وایت گزارش می‌کند اگر چه اوضاع در تهران کمابیش بهتر شده اما سایر ولایات این قدر خوش‌اقبال نبوده‌اند:

به هر حال، شرایط در ولایات چندان مطلوب نیست. قیمت نان در همدان دو برابر و نیم تهران است؛ از آذربایجان خبر می‌رسد که قیمت نان حتی از این هم بیشتر است. تلاش‌هایی در حال انجام است تا تفتیش ارزاق را هر چه سریع‌تر به ولایات نیز گسترش دهند. انتظار می‌رود در چند روز آینده مفتش ارزاق کارش را در همدان آغاز کند. امید می‌رود طی چند هفته آینده، سودجویی با موفقیت مهار شود.

او اوضاع پناهجویان را در همدان چنین توصیف می‌کند:

دیگر مسئله بزرگ در همدان، مسئله پناهجویانی است که خانه‌هایشان را در آذربایجان به هنگام تهاجم ترک‌ها به ارومیه و دشت سلماس در تابستان ترک کرده‌اند. آنها به تعداد زیاد به همدان وارد شده‌اند. بخش بزرگی از آنها به بعقوبه فرستاده شده‌اند که مقامات نظامی انگلیسی در آنجا اردوگاه بزرگی برای نگهداری آنها در زمستان ایجاد کرده‌اند، با وجود این شمار قابل‌توجهی در همدان مانده‌اند و یا با رفتن دیگران به آن وارد شده‌اند. اکنون یا باید در زمستان از آنها نگهداری شود و یا به زادگاهشان بازگردانده شوند. تلاش‌هایی صورت گرفته تا دست کم مردان را به زادگاهشان بازگردانند تا شاید پیش از بهار آنها بتوانند مزارع را به موقع کشت کنند و کل فصل برداشت سال آینده را از دست ندهند.

کاملاً روشن است که قحطی در آذربایجان تا تابستان ۱۹۱۹ ادامه یافته است. وایت در تلگرامی با تاریخ ۳۱ ژانویه ۱۹۱۹، درباره اوضاع اقتصادی و سیاسی آذربایجان این‌گونه گزارش می‌کند:

اوضاع اقتصادی در آذربایجان اسف‌انگیز است. در تبریز قیمت‌ها بالاست؛ قحطی حکم‌فرماست و بیماری کشنده تیفوس همه‌گیر شد است. آقای پدوک کمیته امداد را سازماندهی کرده است و بازگرداندن پناهجویان ارومیه تا بهتر شدن اوضاع عقب افتاده است.

در ۲۲ فوریه ۱۹۱۹، وایت چنین می‌نویسد: «دولت ایران در حال بررسی اختصاصی ۳۰۰۰۰۰ تومان برای امدادرسانی در آذربایجان است.» او همچنین خبر می‌دهد:

کمیته امداد آمریکا به حدود ۳۰۰۰ نفر در همدان و انگلیسی‌ها به بیش از ۴۰۰۰۰ نفر در بعقوبه رسیدگی می‌کنند. اگر این عده به زودی به زادگاهشان بازگردانده نشوند، فصل دیگری از برداشت را از دست خواهند داد و هزینه بیشتری بر منابع مالی امدادرسانی تحمیل خواهد شد.

در ۲۷ فوریه، وایت گزارش می‌دهد:

دولت ایران اکنون علاقه فعالی برای بهبود اوضاع هولناک حال حاضر آذربایجان نشان می‌دهد و تصمیم گرفته منابعی به آن ولایت به منظور توزیع در میان فقرا ارسال کند. من دریافتم که حدود ۷۵۰ خروار برنج از تهران به تبریز ارسال می‌شود و حدود ۳۵۰۰ خروار دیگر نیز از مازندران فرستاده می‌شود تا نیازهای فوری مردم تأمین شود. مقادیری هم بذر به شکل رایگان میان زارعان توزیع خواهد شد و ناظرانی هم منصوب خواهند شد تا بر درستی کاشت آنها نظارت کنند. دولت درصدد تهیه سیصدهزار تومان دیگر برای توزیع در میان نیازمندان است.

در ۱۱ مارس ۱۹۱۹، وایت این‌گونه می‌نویسد: «دولت ایران ۲۵۰۰۰ تومان پول نقد و مقداری کمک جنسی برای بهبود اوضاع آذربایجان که تغییری نکرده، فرستاده است.»

در آوریل ۱۹۱۹، در حالی که اوضاع تهران رو به بهبود بود، قحطی در ولایات ادامه داشت. وایت درباره وضعیت تهران می‌نویسد:

به خاطر برداشت خوب فصل گذشته و کنترل ارزاق از سوی دولت ایران در تهران، که با هدایت یک بلژیکی انجام می‌گیرد، نان در پایتخت فراوان و به شکلی معقول ارزان است. با وجود این قیمت‌های دیگر ارزاق همچنان ده برابر قیمت‌های عادی است و دستمزد کارگران تنها برای خرید پنج تخم‌مرغ کفایت می‌کند. به هر حال، نان غذای اصلی روزانه طبقه کارگر است و آنها قادرند با شش پوند نانی که با سه قران می‌خرند، در شرایط قابل قبولی زندگی کنند.

***روزنامه نوبهار در تاریخ ۲ اوت ۱۹۱۷ می‌نویسد درست پنج ماه قبل از اوضاع فعلی، مردم خراسان وقوع قحطی را پیش‌بینی کرده و به دولت درباره بحران که قریب‌الوقوع بود تلگراف زدند و از دولت خواستند غله آن ولایت را به خودشان بفروشد.**

در ولایات، قحطی ادامه دارد:

اوضاع در ولایات چندان خوب نیست. در همدان قیمت‌ها بالاتر از تهران است؛ هر چند که طی سه ماه گذشته مقدار قابل‌توجهی کاهش یافته است. بدترین وضعیت در آذربایجان است که قیمت‌ها بسیار بالاست و شرایط قحطی برقرار است. دولت ایران برنج و گندم ارسال می‌کند تا به تغذیه فقرا کمک کند و هیئت امدادرسانی آمریکا در ایران، تنها در تبریز، به تغذیه روزانه بیست و پنج هزار

نیروهای اشغالگر انگلیسی در حال ورود به شهر کرمانشاه

مستمند کمک می‌کند. تیفوس کشنده در تبریز همه‌گیر شده و بر وخامت ناشی از گرسنگی و قحطی می‌افزاید.

قحطی در خراسان

روزنامه نوبهار در تاریخ ۲ اوت ۱۹۱۷ (شماره ۲) می‌نویسد درست پنج ماه قبل از اوضاع فعلی، مردم خراسان وقوع قحطی را پیش‌بینی کرده و به دولت درباره بحران که قریب‌الوقوع بود تلگراف زدند و از دولت خواستند غله آن ولایت را به خودشان بفروشد. با وجود قحطی، ارزاق همچنان صادر می‌شد، مفتش‌ها سخت کار می‌کردند، و هیچ قدرتی که بتواند از پس بحران ارزاق برآید وجود نداشت. روزنامه زبان آزاد در ۱۴ اوت ۱۹۱۷ (شماره ۵) از کمبود نان در مشهد گزارش می‌دهد. این روزنامه می‌نویسد خبازهای مشهد دکان‌ها را بسته‌اند و جماعت گرسنه و عصبانی در خیابان‌های مشهد جمع شده و علیه دولت شعار می‌دهند. وزیر داخله از ترس بروز آشوب از وزیر مالیه می‌خواهد که به سرعت به این ولایت غله ارسال کند. زبان آزاد، در ۹ سپتامبر ۱۹۱۷ (شماره ۱۶) نامه‌ای از عبدالحسین خراسانی آورده است که می‌نویسد این ولایت از قحطی، وبا و ناامنی دارد می‌سوزد. برخی از ساکنان قوچان به حرم امام رضا(ع) پناه برده، روی خود نفت ریخته و آتش زده‌اند.

شماره ۱۲ آوریل ۱۹۱۸ نشریه نییر ایست (خاور نزدیک) لندن اوضاع مشهد را در نوامبر ۱۹۱۷ گزارش می‌کند. تا آوریل ۱۹۱۸ قوای روس از ایران عقب نشسته‌اند و سراسر شرق ایران در اشغال انگلیسی‌هاست و آنها در مارس ۱۹۱۸ مشهد را اشغال کرده‌اند. کالدول در مقاله ارسالی خود چنین نوشته است:

اگرچه این مقاله اندکی دیر ارسال می‌شود اما به خوبی شرایطی را که در پاییز گذشته و حتی در حال حاضر در ایران وجود داشته و دارد توصیف می‌کند. امید می‌رود این مقاله مورد توجه قرار گیرد. شرایط مشابه و حتی بدتر و گرانی بیشتر همچنان در تهران، همدان، شیراز، تبریز و دیگر شهرهای ایران حاکم است.

این مقاله با عنوان «اوضاع در شمال شرق ایران» که «با تأخیر هم ارسال شده»، تاریخ ۲۸ نوامبر ۱۹۱۷ را بر خود دارد و به شرح زیر است:

یک سال و نیم است که در ناحیه مشهد برف و باران نباریده و خشکسالی دارد خیلی جدی می‌شود. قیمت گندم از بهای عادی آن که حدود دوازده تومان در هر خروار (۶۵۰ پوند) است، به خرواری چهل و پنج تومان افزایش یافته است. مردم فقیر که همان دستمزد گذشته خود را دریافت می‌کنند، نان را به قیمت چهار برابر معمول آن می‌خرند. آنها، چیزهای دیگر نظیر چای، شکر، میوه و غیره را به کلی کنار گذاشته‌اند؛ چرا که فراتر از ظرفیت جیب آنهاست. هزاران نفر از آنها ماه‌هاست لب به گوشت نزده‌اند. آنها همه پولشان را برای نان می‌دهند و بسیاری‌شان همان نان را نیز به قدر کافی تهیه کنند. از منابع موثق شنیدم که نوزادان را سر راه می‌گذارند تا کسی آنها را بردارد و تیمار کند. حدود بیست و پنج نفر از این نوزادان سر راهی را به مریضخانه حرم امام رضا(ع) برده‌اند... اتفاقی که شرح می‌دهم کاملاً موثق است. بیرون یکی از دروازه‌های شهر لاشه حیوانی را در فضای باز انداخته بودند. (مردم هیچ گاه دردسر حمل مردار حیوانات را به بیرون شهر به خود نمی‌دهند. آنها اغلب اوقات مردار را در خیابان یا هر فضای باز دیگری رها می‌کنند و سگ‌های خیابانی باقی کار را انجام می‌دهند.) به محض این که لاشه بیرون انداخته شد، مردم به سوی آن دویدند و شروع کردند به بریدن و بردن پاره‌های گوشت حیوان؛ در حالی که سگ‌ها دورادور ایستاده بودند و جسورانه دمشان را تکان می‌دادند و منتظر بودند تا نوبتشان برسد و آنچه را باقی است تمام کنند... نزد روستاییان که شهری‌ها برای غذایشان به آنها وابسته‌اند، تعداد دام زنده به دلیل نبود علوفه به شدت کاهش یافته است. برگ خشک درختان را به خرواری چهار تومان می‌فروشند، در حالی که پیش از این قیمت عادی یک خروار کاه خوب دو تومان بود. حیوانات یا می‌میرند و یا کشته می‌شوند، زیرا چیزی برای تغذیه آنان وجود ندارد. یک گوسفند و برده‌اش را به یازده قران می‌فروشند، در حالی که قبلاً گوشت گوسفند پانزده قران فروخته می‌شد. البته این قیمت فعلی گوشت نیست بلکه از آن بالاتر است. اما هر شتر، اسب، قاطر یا خری که می‌میرد و یا کشتار می‌شود بلافاصله به افزایش قیمت کالایی که یا در مزارع تولید می‌شود و یا هر کالایی که نیاز به حمل و نقل دارد، کمک می‌کند؛ زیرا غیر از حیوانات وسیله دیگری برای حمل و نقل وجود ندارد.

در آخرین بند این مقاله، چنین آمده است:

تجارت دچار افت بسیاری شده است. قیمت‌ها بسیار بالاست. لیره استرلینگ را به جای پنجاه و پنج قران پیش از جنگ، سی قران یا کمتر می‌فروشند. روبل روسیه را که قبل از جنگ یکصد و شانزده شاهی فروخته می‌شد، هشت شاهی می‌فروشند. واردات از روسیه عملاً متوقف شده است ... گمان می‌کنم دولت‌های بزرگ معمولاً در زمان جنگ درگیر کارهای بشردوستانه نمی‌شوند. با این حال گاهی اوقات می‌شنویم که چنین می‌کنند. اگر انگلیسی‌ها تنها نوعی تجارت را برای تسهیل انتقال کالا از هند به خراسان و تا مشهد راه بیندازند، نه تنها عملی انسان‌دوستانه است، بلکه سود سرشاری نیز دربر خواهد داشت.

نویسنده پرسشی مطرح می‌کند: چرا دولت انگلستان از هند ارزاق نمی‌آورد؟ در گزارش بعدی که سائرد تهیه کرده، مشخص می‌شود که در هندوستان غله کافی با قیمت‌های بسیار پایین موجود بوده است. سائرد همچنین افشا می‌کند که درست در آن سوی کرمانشاه، که هر روز تعداد زیادی از مردم در آنجا از قحطی می‌مردند، غله کافی در بین‌النهرین وجود داشت. چرا در حالی که در هند و بین‌النهرین، غله کافی وجود داشت، ایران در میان آن دو، دچار گرسنگی بوده است؟ انگلیسی‌ها نه تنها هیچ آذوقه‌ای به خراسان نیاوردند، بلکه در مقیاس گسترده درگیر خرید ارزاق برای ذخیره آذوقه ارتش خود در ایران و روسیه بودند.

نامه‌ای از ئی. ای. داگلاس در مریضخانه آمریکایی‌ها در تهران به کالدول با تاریخ ۱۵ ژانویه ۱۹۱۸ اوضاع مشهد را این‌گونه شرح داده است: «کشیش ال. اف. اسلتین در مشهد، در ۲۱ دسامبر می‌نویسد: «قحطی در اینجا در حال گسترش است و هر روز جدی‌تر می‌شود. گندم اکنون پوندی شصت و پنج تومان است.» او بار دیگر در سوم ژانویه می‌نویسد: «مردم فقیر در اینجا به شدت از نظر غذا در رنجند. ما شمار اندکی از آنها را ظهر هر روز با پولی که برای این کار از سوی دوستان داده شده، اطعام می‌کنیم.»»

خاطرات

مرضیه حدیدچی (دباغ) - ۳۴

جای پای پوتین

شبی با چهار تن از برادران به آن جا حمله کردیم. پیش از ورود برادری را در مکانی مستقر کردیم، دو نفر جلو در، یکی بر پشت‌بام و یکی هم پشت قهوه‌خانه. سپس خود در حالی که مسلسلی به دست داشتم محکم با لگد در را باز کردم و داخل قهوه‌خانه شدم. دیدم بساطی برپاست، با خشم و غضب میزهایشان را واژگون کردم و فریاد زدم: «خجالت نمی‌کشید لانه فساد درست کرده‌اید.» قماربازها و معتادها از ترس چشم‌هایشان گرد شده بود. گفتم بروید رو به دیوار بایستید و کسی هم به پشت سرش نگاه نکند. آنها با این که فکر می‌کردند تنهایم، ولی از شدت رعب و وحشت به تته‌پته افتاده بودند و نمی‌توانستند چیزی بگویند و سؤالی کنند. در این لحظه بچه‌ها وارد شدند و آنها را بازرسی بدنی کردند، افرادی که در آنجا بودند و خود قهوه‌خانه‌چی دستگیر شدند و آن مکان تعطیل و پلمب شد.

تعدادی روستا در حوالی همدان و کرمانشاه بود که وضعیت سالمی نداشتند، مثلا دهی به نام ده پیاز که خیلی معتاد و قاچاق‌فروش داشت، برادران توانستند پس از مدت‌ها تعقیب و مراقبت باندهای پخش مواد و مراکز مصرفش را شناسایی و معدوم کنند.

در روستایی به نام جعفرآباد در حوالی کرمانشاه، سلاح و مواد مخدر به راحتی خرید و فروش و مصرف می‌شد. و از هر نوع جنسی و به هر مقدار و میزان در دسترس بود. گزارشی از اوضاع جعفرآباد به آقای لاهوتی (نماینده امام در سپاه) دادم، وی چنین وضعی با آن شدت و حدت را باور نمی‌کرد. از او خواستم که با لباس مبدل به آن جا بیاید و با چشم‌های خویش فاجعه را ببیند. روزی به اتفاق هم با یک خودروی سواری به آن جا رفتیم. حاج آقا لاهوتی در عقب ماشین نشست. وقتی به جعفرآباد رسیدیم از ماشین پیاده شدم و از شخصی پرسیدم؛ از چه کسی می‌توانم یک کلت کمری رولور بخرم گفت: از خودم، قیمتش را پرسیدم و کمی با او چانه زدم. او فکر می‌کرد که ما اشخاص متنفذ و اهل اسلحه و موادیم، گفت: تریاک و هرویین و حشیش از جنس مرغوب هم داریم، گفتم: ن